



Metaphysics

University of Isfahan E-ISSN: 2476-3276
Vol. 14, Issue 1, No. 33, Spring and Summer 2022

(Research Paper)

Kant on "die Zufälligkeit" in the realm of theoretical reason

Saleh Tavassoli

Philosophy Department, Law, Theology and Political Sciences Faculty, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran, Iran
salehtavassoli63@gmail.com

Meisam Sefidkhosh*

Philosophy and Theology Department, Theology and Religious Studies, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran
salehtavassoli63@gmail.com

Abstract

The contingent is always a kind of menace for metaphysical systems. Kant uses die Zufälligkeit, and we first must consider its implications in his theoretical philosophy in order to find his position on the menace of contingency for the system of science (Wissenschaft). Our study shows that Kant has in different occasions used this term (die Zufälligkeit) in some different but related meanings; Tracing Kant's usage of the term through its Critique of pure Reason, this paper examines how Kant have confronted to the situation of the accidental in the necessary system of science. The conclusion is that Kant does not resolve this tension, because on the one hand he ignores contingency in favor of necessity, and claims that a system as a pure science required to avoid from the contingency in his transcendental system; and on the other hand, he gives a place to contingency in order to be able to explain how reason progresses in its series of dialectical inferences. Therefore, Kant only has dissolved and not solved the crucial tension, and its sublimation is possible only through another non-Kantian models of dialectic.

Keywords: Kant's theoretical philosophy, contingency, the accidental, system of science (Wissenschaft)

* Corresponding Author

This is an open access article under the CC-BY-NC-ND 4.0 License (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)



: [10.22108/MPH.2022.127983.1281](https://doi.org/10.22108/MPH.2022.127983.1281)



: [20.1001.1.20088086.1401.14.33.5.0](https://doi.org/20.1001.1.20088086.1401.14.33.5.0)



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



فصل نامه علمی متافیزیک

معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان

سال چهاردهم شماره اول (پیاپی ۳۳)، بهار و تابستان ۱۴۰۱، ص ۵۳-۷۰

تاریخ وصول: ۱۴۰۰/۹/۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲

(مقاله پژوهشی)

کانت و مسئله «امکان/صدفه» در ساحت خرد نظری

صالح توسلی: گروه فلسفه، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران

salehtavassoli63@gmail.com

میشم سفیدخوش*: گروه حکمت و کلام، دانشکده الهیات و ادیان، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

m_sefidkhosh@sbu.ac.ir

چکیده

برای نظام‌های متافیزیکی هر نوع امر تصادفی تهدیدی به شمار می‌آید که می‌تواند کلیت و ضرورت نظام را تهدید کند و از همین رو، فیلسوفان ناچارند درباره آن موضع گیرند. این مواضع غالباً ذیل بررسی نسبت «امکان/صدفه» و «ضرورت» بیان می‌شود. در فلسفه کانت، اصطلاح *die Zufälligkeit* بار این مفهوم را به دوش می‌کشد. بررسی کاربردها و دلالت‌های این مفهوم در ساحت مورد بحث حاضر، یعنی ساحت نظری، می‌تواند به تبیین موضع کانت درباره مسئله دشوار تهدید آن برای نظام دانش یاری رساند. اجمالاً بررسی حاضر نشان خواهد داد که کانت در مواضع مختلفی و با دلالت‌های متفاوت، ولی مرتبطی از این مفهوم استفاده کرده است: گاهی ذیل مقولات جهت، جایی ذیل مقولات نسبت، گاهی در ارتباط با امر آروینی و مشروط و گاهی در تحلیل امری که به آینده تعلق دارد. پژوهش حاضر پس از بررسی جامع، آنها را ذیل دو معنای اصلی «امکان خاص» و «صدفه‌مندی» چکیده می‌کند. این مقاله ضمن جست‌وجوی معانی و دلالت‌های مفهوم *die Zufälligkeit* در سنجش خرد ناب، به بررسی نحوه مواجهه کانت با جایگاه امر تصادفی در نظام ضروری دانش می‌پردازد. نتیجه اجمالاً این است که کانت تنش را حل نمی‌کند؛ زیرا از سویی، وی این مفهوم را به نفع طرف ضرورت نادیده می‌گیرد و مدعی می‌شود که نظام به مثابه گونه‌ای دانش ناب مستلزم آن است که این مفهوم را در نظام استعلایی‌اش راه ندهد و از سوی دیگر، وی شأنی برای آن مفهوم در نظر می‌گیرد تا بتواند چگونگی پیش‌روی خرد در سلسله قیاس‌های دیالکتیکی را توضیح دهد. به این ترتیب، کانت تنش تعیین‌کننده میان امر تصادفی و امر ضروری را تنها منحل کرده است و نه حل. سرانجام، این نوشتار بر آن است که نحوه مواجهه انحلالی کانت با نسبت امکان/صدفه و ضرورت ریشه در این دارد که وی معنای دیالکتیک را به دیالکتیک منطقی-استعلایی تقلیل داده است و فراروی از آن مستلزم الگوهای دیگری خارج از امکانات فلسفه کانت، یعنی احتمالاً فلسفه هگل است.

واژگان کلیدی: فلسفه نظری کانت، امکان خاص، صدفه، نظام دانش

* نویسنده مسئول

This is an open access article under the CC-BY-NC-ND 4.0 License (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)



10.22108/MPH.2022.127983.1281 : 20.1001.1.20088086.1401.14.33.5.0

درآمد

بنابر اصل جهت کافی لایب‌نی‌تس، جهان از سویی آن‌چنان است که باید باشد و از سوی دیگر، اختیار مستلزم امکانی برای دیگرگونه‌بودن است. وی در این باره می‌گوید: «ممکن نیست هیچ امری حقیقی یا موجود باشد و هیچ قضیه‌ای صادق، مگر جهت عقلی کافی‌ای برای اینکه باید چنان باشد و نه طور دیگر، وجود داشته باشد» (لایب‌نی‌تس، ۱۳۷۵: ۱۲۲). از نظر لایب‌نی‌تس، حقایق بر دو گونه‌اند؛ یکی حقایق ریاضی-منطقی یا همان «حقایق استدلال^۱» و دیگری «حقایق واقعه^۲»؛ حقایق استدلال حقایق ضروری‌اند و حقایق واقعه حقایق امکانی-صدفه‌مندند (همان: ۱۲۳ و ۱۲۴). بحران آنجا سر بر می‌آورد که لایب‌نی‌تس اصل جهت کافی را بر حقایق امکانی/صدفه‌مند نیز حاکم می‌داند (همان: ۱۲۶)؛ اگر برای یک حقیقت امکانی/صدفه‌مند جهت عقلی کافی برای این‌گونه‌بودنش و نه طور دیگر بودنش وجود داشته باشد، آن‌گاه دشوار می‌توان دریافت چگونه این اصل مجالی برای حقایق امکانی-صدفه‌مند بر جا می‌گذارد. این مسئله آنجا بغرنج‌تر می‌شود که پای اختیار انسان و اختیار الهی به میان می‌آید (جالی، ۱۳۹۱: ۲۲۱-۲۲۰). کانت هم چون میراث‌بر متافیزیک خرد‌گرای لایب‌نی‌تسی-ولفی است، همچون آنها درکی موجبت‌گرایانه از طبیعت دارد که از حاکمیت قوانین پیشینی بر طبیعت سرچشمه می‌گیرد (Hogan, 2010: 36)؛ اما از سوی دیگر، وی در پرتو چرخش کپرنیکی‌اش قلمرو ضرورت و آزادی را از یکدیگر متمایز می‌کند تا بتواند امکان‌مندی کنش آزادانه را توضیح دهد؛ بنابراین، کانت با محدود کردن اصل جهت کافی، مجالی را فراهم می‌آورد تا با اسناد

امکان-صدفه به کنش‌های آزادانه بنیادی نظری را برای کنش اخلاقی فراهم آورد (Ibid.: 35). در اینجا لازم است دیدگاه چند شارح کانت را پیش از هر چیز از نظر بگذرانیم. دزموند هوگان نقش امکان-صدفه در فلسفه سنجش‌گرانه کانت را در پرتو الگوی چرخش کپرنیکی توضیح می‌دهد. هوگان در مقاله‌ای با عنوان چرخش کپرنیکی کانت، تبیین بدیع کانت درباره شناخت پیشینی را قلب تپنده انقلاب کپرنیکی کانت در سنجش خرد ناب می‌داند (Ibid.: 22). از نظر وی، شکاف شناخت‌شناسانه در نظام نظری کانت میان پدیدار و شیء فی‌نفسه چالشی جدی را پیش می‌نهد. نزدکانت از سویی «ضرورت» در شناخت پیشینی خود را نشان می‌دهد که این شناخت پیشینی خود زمان‌مندی-مکان‌مندی^۳ پدیداری را در پیش‌فرض می‌گیرد، یعنی این ضرورت ناشی از ویژگی تصویری مکان و زمان است؛ از سوی دیگر، زمان‌مندی و مکان‌مندی از ویژگی‌های امر مشروط و صدفه‌مندند؛ از این رو، حل شکاف میان شیء فی‌نفسه و پدیدار نزد کانت در گرو حل تنش میان ضرورت و صدفه‌مندی است. گایر و کلو هردو با ارجاع به این آموزه کانت که «ما نمی‌توانیم بدانیم که اشیاء فی‌نفسه باید از همان قواعد حاکم بر اشیاء در مکان و زمان پیروی کنند» (Ibid.: 32)، استدلال می‌کنند که ما نمی‌دانیم و نمی‌توانیم بدانیم که آیا میان صورت مکانی-زمانی پدیدار و صورت واقعیت فی‌نفسه مطابقتی هست یا خیر؛ بنابراین، چون ما هیچ شناخت پیشینی از این مطابقت یا عدم‌مطابقت نداریم، این مطابقت صرفاً تصادفی است (Guyer, 1987: 354-373; Cleve, 1999: 34-69)؛ یعنی این مطابقت می‌تواند برقرار باشد یا برقرار نباشد؛ اما هوگان تفسیر

¹ truths of reasoning² truths of fact³ spatiotemporality

امکان-صدفه مطلق در سطح واقعیت فی‌نفسه، شناخت‌ناپذیری اشیا فی‌نفسه را تبیین می‌کند و بدین‌سان «گونه‌ای شناخت‌ناپذیری نظری ذاتی را به جهان عرضه می‌کند» (Ibid.: 35) که اندیشیدن به شناخت عملی برپایه آزادی و نه ضرورت را ممکن می‌کند و بدین‌سان پلی میان دو سوی شکاف شناخت‌شناسانه فلسفه کانت می‌زند.

گئورگ. و. برترام از طریق بازخوانی مناط‌استنتاج استعلایی مفهوم‌های ناب فاهمه در سنجش خرد ناب نشان می‌دهد که چگونه نیروی خیال نقش امکان-صدفه را در شناخت توضیح می‌دهد. وی در مقاله‌ای با عنوان *خیال و امکان/صدفه: غلبه بر مسائل مناط استنتاج استعلایی در فلسفه کانت*، مفهوم امکان/صدفه را از طریق بازخوانی محدودیت‌های نیروی خیال در سنجش خرد ناب مورد نظر قرار می‌دهد. کانت در ویراست نخست سنجش خرد ناب، خیال را قوه‌ای مستقل می‌داند که در کنار حسگانی^۱ و فاهمه منابع شناخت را تشکیل می‌دهد؛ اما در ویراست دوم خیال را صرفاً گونه‌ای میانجی میان حسگانی و فاهمه معرفی می‌کند (Bertram, 2013: 35). از نظر برترام، همین ابهام در معنا، نیروی خیال را به نیروی شناختی مسئله‌سازی نزد کانت بدل کرده است که تعامل نیروی فاهمه و حسگانی را دچار اختلال می‌کند؛ زیرا به تعبیر برترام، خیال و مناسبات آن برپایه مفهوم امکان-صدفه استوار است که ساخت شناخت‌های پیشینی را به چالش می‌کشد و از نظر وی، کانت به‌همین دلیل نقش کمتری در ویراست دوم برای نیروی خیال قائل شده است (Ibid.: 36). وی بر این نظر است که اگر رابطه میان حسگانی و فاهمه را آن‌چنان که در فلسفه کانت مطرح است، رابطه‌ای

گایر و کلو را با آموزه رسمی کانت مبنی بر اینکه ابژه‌های تجربی ابژه‌های فی‌نفسه نیستند، یعنی ابژه‌هایی نیستند که غیرمکان‌مند و غیرزمان‌مند باشند، در تناقض می‌داند؛ زیرا شیء فی‌نفسه اساساً نمی‌تواند متعلق شناخت قرار گیرد و ازاین‌رو، زمان‌مندی و مکان‌مندی نیز ندارد؛ حتی اگر این زمان‌مندی و مکان‌مندی را صرفاً تصادفی بدانیم؛ پس مطابقت میان صورت مکانی-زمانی پدیدار و صورت واقعیت فی‌نفسه حتی نمی‌تواند صرفاً تصادفی باشد. هوگان با نظر به تطور مفهوم امکان-صدفه نزد خردگرایان و کانت راهبرد خود را برای حل شکاف شناخت‌شناسانه نزد کانت، به‌اجمال چنین بیان می‌کند: «کاربرد مسئله‌آفرین نظریه نوین سنجش خرد ناب درباره امر پیشینی، در استنتاج سوپراکتیویتی محض صورت زمانی-مکانی، برپایه امکانی-صدفه‌مندی متافیزیکی منسوب به واقعیت فی‌نفسه استوار است» (Hogan, 2010: 35). هوگان استدلال می‌کند که کانت از سویی قلمرو پدیدارها را واجد نظم و سامانی موجبیتی می‌داند که در آن پدیدارهای طبیعی-تجربی از راه «نظریه عمومی حرکت» تعیینی موجبیتی دارد و بدین‌سان مرزهای ضرورت طبیعی تعیین می‌یابد؛ از سوی دیگر، شناخت‌ناپذیری اشیا فی‌نفسه را بدین معنا می‌داند که ضرورت‌هایی را نمی‌توان شناخت که حاکم بر اشیا فی‌نفسه باشند؛ ازاین‌رو، نتیجه می‌گیرد که در سطح واقعیت‌های فی‌نفسه با امکان-صدفه مطلق سروکار داریم که به شناختی راه نمی‌برد. بدین‌سان، کانت از طریق فرض امکان-صدفه مطلق در سطح واقعیت فی‌نفسه، اندیشیدن غیرموجبیت‌گرا درباب کنش آزادانه انسان و در نتیجه زیست اخلاقی را ممکن می‌کند؛ بنابراین، از نظر هوگان، الگوی کپرنیکی کانت درباره تبیین شناخت پیشینی، همراه با فرض

^۱ die sinnlichkeit

در معنای صدفه به کار برده است؛ ازاین‌رو، ما این مفهوم را به صورت امکان/صدفه می‌آوریم. به این ترتیب، مفهوم die Möglichkeit که کانت آن را در معنای امکان عام به کار برده، در اینجا مدنظر نیست. در ادامه دلالت‌های مفهوم صدفه‌مندی در سنجش خرد ناب ردیابی می‌شود.

۱- صدفه‌مندی چونان تهدیدی برای محتوای اندیشیدن

کانت در پیش‌گفتار ویراست دوم سنجش خرد ناب با تصریح دانش‌بودن منطق می‌گوید که حتی اگر ذهن در راه اندیشه‌ورزی‌های‌اش با موانعی تصادفی روبه‌رو شود، باز هم منطق می‌تواند قواعد صوری آن اندیشه را به دست دهد؛ زیرا قاعده‌های صوری اندیشیدن صرف‌نظر از محتوا ضرورتاً معتبرند (کانت، ۱۳۸۳: ۲۴)؛ ازاین‌رو، منطق همواره مصون از صدفه‌مندی است و امر صدفه‌مند هیچ تهدیدی برای آن محسوب نمی‌شود. حال پرسش آن است که تصادف در کدام محتوای اندیشیدن می‌تواند راه یابد و کدام محتوای اندیشیدن را می‌توان محتوایی تصادفی خواند. اجمالاً در اینجا باید گفت کانت محتوای آروینی اندیشه یا اندیشیدن آروینی^۵ را اندیشیدنی تصادفی می‌داند که شرح آن در بخش‌های سپسین از نظر خواهد گذشت.

۲- دلالت دوگانۀ امکان-صدفه بر مقولات وجه‌مندی و نسبت

۱-۲- امکان/صدفه چونان مقولۀ وجه‌مندی

کانت در بخش سوم از منطق استعلایی در سنجش خرد ناب جدول مقولات نظام استعلایی

استوار در نظر بگیریم، آن‌گاه هیچ جایگاهی برای امکان-صدفه در شناخت برجا نمی‌ماند. کانت خیال را قوه‌ای برساننده^۱ می‌داند؛ اما از نظر برترام، کانت برسانندگی نیروی خیال را صرفاً به امور داده‌شده در تجربه محدود می‌کند. آنچه سوژه تجربه می‌کند، یا در گذشته یا در اکنون قرار دارد؛ بنابراین کانت برسانندگی نیروی خیال را صرفاً به گذشته و اکنون محدود می‌کند و بدین ترتیب «برسانندگی ویژه خیال^۲» را نادیده گرفته است. برسانندگی ویژه خیال آن کارکرد قوه خیال است که از امر داده‌شده در تجربه، یعنی از امر داده‌شده در گذشته و اکنون، فراتر می‌رود و سوژه را در نسبت با آینده قرار می‌دهد و آنچه در آینده یک سوژه قرار دارد، عبارت است از طرح‌افکنی^۳ آن سوژه (Ibid.: 39). از نظر برترام، کانت به درستی خیال را قوه زمان‌مندی^۴ می‌داند؛ اما از این نکته غافل مانده است که زمان‌مندی فقط در بردارنده اکنون و گذشته نیست؛ بلکه تعیین‌های آینده را نیز در بر می‌گیرد.

دلالت‌های دوگانۀ مفهوم صدفه/امکان نزد کانت

مفهوم مورد نظر پژوهش حاضر، die Zufälligkeit است که آن را در زبان انگلیسی به Contingency برمی‌گردانند. در فارسی، ادیب سلطانی آن را همه‌جا به صورت هم‌ریخت «تصادفی‌بودن» ترجمه کرده است. اگر از ساحت مباحث مربوط به هم‌ریختی ترجمه بگذریم، برپایه معاشناسی این مفهوم در سنجش خرد ناب، می‌توان مشاهده کرد که کانت این مفهوم را هم در معنای امکان (=امکان خاص) و هم

¹ Einbildungskraft / productive faculty

² The particular productivity of the imagination

³ Projection

⁴ the faculty of temporality

⁵ (B IX)

⁶ empirisch

دست می‌آید؛ اما در اینجا این پرسش پیش می‌آید که اگر مقولهٔ سوم در هر طبقه برآمده از مقولهٔ اول و دوم در همان طبقه است، چرا مقولهٔ سوم در هر طبقه، یک مفهوم پایه‌ای و اصلی فاهمهٔ ناب^۱ است و نمی‌توان آن را در عداد یک مفهوم اشتقاقی قلمداد کرد؟ به‌این ترتیب، آیا مقولهٔ امکان/صدفه یک مقولهٔ اشتقاقی نیست؟ پاسخ کانت به این پرسش منفی است. یعنی وی مقولات سوم در هر طبقه را از جمله مفهوم‌های پایه‌ای و اصلی فاهمهٔ ناب می‌داند؛ زیرا پیوند مقولهٔ اول و دوم در هر طبقه از جدول مقولات برای تولید مقولهٔ سوم مستلزم یک فعل ویژه فاهمه^{۱۱} است که این فعل با فعلی که فاهمه در مقولهٔ اول و دوم اعمال می‌کند، یکی نیست. کانت با دو نمونه نشان می‌دهد که مقولهٔ سوم در هر طبقه از جدول مقولات مستلزم یک فعل ویژه فاهمه است؛ بنابراین، مقولات سوم در هر طبقه به‌طور عام و مقولهٔ امکان/صدفه به‌مثابهٔ گونه‌ای مقولهٔ سوم از جمله مقولات اصلی و پایه‌ای فاهمهٔ ناب‌اند (کانت، ۱۳۸۳: ۱۶۹).

کانت برپایهٔ این نکته که مقولهٔ سوم در هر طبقه برآمده از پیوند دو مقولهٔ نخست در همان طبقه است، می‌گوید: «ضرورت چیزی نیست، مگر وجود که به‌وسیلهٔ خود امکان داده شده است» (همان^{۱۳})؛ از این رو، ممکن‌الوجودی که داده شده و به فعلیت درآمده، یعنی وجود برایش ضرورت یافته است، ضروری است. بر همین سیاق، می‌توان گفت امکان/صدفه چیزی نیست، مگر نیستی/عدم که به‌وسیلهٔ خود امکان داده شده است. به عبارت دیگر، امکان/صدفه همان ممکن‌بودن نیستی است. یعنی

خویش را به دست می‌دهد. از نظر وی، تقسیم‌بندی مفاهیم در جدول مفاهیم ناب فاهمه (مقولات) باید نظام‌مندانه از اصلی مشترک تولید شود تا از سویی از کامل بودن این جدول اطمینان حاصل شود و از سوی دیگر، ظهور مفاهیم وابسته به تصادف نباشد و بدین‌سان تصادف یکسره بیرون از نظام مفاهیم آن دانش قرار گیرد. باتوجه‌به جدول مقولات، کانت امکان/صدفه را به‌عنوان سومین زوج مقولاتی در کنار ضرورت در طبقهٔ مقولات وجه‌مندی قرار می‌دهد.

جدول ۱. (همان: ۱۶۴)

امکان (عام) - عدم امکان ^۳	به‌لحاظ وجه‌مندی ^۲
برجاهستی/وجودنہستی/عدم ^۴	
ضرورت - تصادفی بودگی/صدفه‌مندی/امکان خاص ^۵	

در نظر کانت مقولات دینامیک به‌طور عام و مقولهٔ امکان/صدفه به‌طور خاص دارای حیثیت هستی‌شناختی است؛ اما هستی‌شناسی در اینجا نه به معنایی است که متافیزیک سنتی به کار می‌گیرد، بلکه به معنای امکانی از امکانات سوژکتیو سوژهٔ استعلایی برای شناخت برابری است.

همان‌گونه که از جدول ۱ برمی‌آید، مقولهٔ امکان/صدفه در میان مقولات وجه‌مندی مقولهٔ سوم است و کانت مقولهٔ سوم در هر طبقه از جدول مقولات را مقوله‌ای می‌داند که برآمده از پیوند مقولهٔ دوم با مقولهٔ نخست در همان طبقه است؛ از این رو، مقولهٔ ضرورت که متضایف مقولهٔ امکان/صدفه است، از پیوند مقولهٔ امکان^۶ و برجاهستی/وجود^۷ و مقولهٔ امکان/صدفه از پیوند مقولهٔ امتناع^۸ و نیستی/عدم^۹ به

¹ (B106)

² der Modalität

³ Möglichkeit-Unmöglichkeit

⁴ Dasein-Nichtsein

⁵ Notwendigkeit-Zufälligkeit

⁶ die Möglichkeit

⁷ das Dasein

⁸ die Unmöglichkeit

⁹ das Nichtsein

¹⁰ eine Stammegriff reinen Verstandes

¹¹ ein besonderer Aktus des Verstandes

¹² (B111)

¹³ (B111)

گزاره‌هایی ذیل مقوله نسبت قرار می‌گیرد و این گزاره‌ها گزاره‌هایی تحلیلی و این‌همان‌اند (همان: ۳۴۳). این گزاره که «هر آنچه تصادفا وجود دارد، علتی دارد» فقط این امر را استوار می‌کند که بدون رابطه علتی نمی‌توان وجود امر تصادفی^۷ را دریافت (همان: ۳۴۳). امر تصادفی با علتی وجود می‌یابد و این رابطه علی وجود امر تصادفی را دریافتنی می‌کند. رابطه علتی اصل بنیادینی^۹ است که از مفهوم‌های محض استوار نشده است؛ بلکه برابری‌های تجربه‌ممکن برپایه آن استوارند؛ یعنی هرچه به‌متابۀ امر آروینی و در نتیجه تصادفی رخ می‌دهد، علتی را در پیش فرض دارد. به عبارت دیگر، اصل بنیادین علتی، اصل امکان شناخت امر تصادفی یا اصل امکان تجربه و در نتیجه اصل امکان شناخت برابری‌هایی است که در شهود آروینی داده می‌شود؛ بنابراین، امر تصادفی به‌نحو پیشینی از راه فاهمه شناختنی نیست؛ بلکه شناخت آن از راه تجربه ممکن است، تجربه‌ای که امکان‌مندی‌اش اصل بنیادین علتی را در پیش‌فرض می‌گیرد (همان: ۳۴۳).

در گزاره «هر آنچه تصادفا وجود دارد، علتی دارد» یا «هر امر تصادفی علتی دارد» امر تصادفی موضوع این گزاره است و علت داشتن چونان محمول بر امر تصادفی حمل شده است. مفهوم‌های ناب فاهمه یا مقولات در یک گزاره در جایگاه محمولات می‌نشینند؛ از این‌رو، مفهوم امر تصادفی به‌متابۀ موضوع، دربردارنده مقوله وجه‌مندی نیست. یعنی امر تصادفی به‌معنای امکان خاص نیست. یعنی چیزی نیست که نیستی‌اش اندیشیدنی باشد. پیش‌تر گفته شد که در این گزاره امر تصادفی ذیل اصل بنیادین علتی درک می‌شود. به عبارت دیگر، امر تصادفی چیزی

به‌تعبیر کانت، امکان/صدفه چونان مقوله وجه‌مندی چیزی است که «نیستی‌اش می‌تواند اندیشیده شود» (همان: ۳۴۳). یعنی چیزی که از نیستی‌اش سلب ضرورت شده است. تا اندازه‌ای می‌توان گفت که این معنا همان مفهومی است که در سنت اسلامی به امکان خاص تعبیر شده است (برای نمونه، ن.ک.: طباطبایی، ۱۳۹۰: ۳۳۳).

۲-۲- امکان/صدفه چونان مقوله نسبت

این معنای امکان/صدفه در بخش منطق استعلایی، کتاب دوم تحلیل استعلایی با عنوان تحلیل اصول بنیادین^۲ ذیل ملاحظه کانت درباره نظام اصول بنیادین مطرح می‌شود (ن.ک.: کانت، ۱۳۸۳: ۳۴۲ و ۳۴۳). ملاحظه‌ای که کانت مطرح می‌کند آن است که شناخت صرفاً از مقولات تشکیل نمی‌شود و اگر هیچ شهودی نداشته باشیم، نمی‌دانیم که به‌وسیله این مقولات چه برابری‌هایی اندیشیده می‌شود، یا اینکه آیا اصلاً برابری‌هایی می‌تواند به این مقوله‌ها تعلق داشته باشد یا خیر. شهود و مفهوم‌های ناب دو سرچشمه بنیادین شناخت را برمی‌سازند (کانت، ۱۳۸۳: ۱۳۷). این شناخت، شناختی تجربی است که در قالب یک گزاره هم‌نهادی^۵ صورت‌بندی می‌شود؛ اما مقولات محض که به‌خودی‌خود شناختی را تشکیل نمی‌دهند، نمی‌توانند هیچ گزاره هم‌نهادی را استوار کنند. با این حال گزاره‌هایی همچون «هر آنچه تصادفا وجود دارد، علتی دارد» که از مقولات صرف تشکیل شده‌اند، گزاره‌هایی خالی از محتوا به نظر نمی‌رسند. کانت در توضیح محتوای این گزاره‌ها است که نشان می‌دهد امر تصادفی در ساخت چنین

⁶ (B290)

⁷ das Zufällige

⁸ (B289)

⁹ der Grundsatz

¹⁰ (B289)

¹ (B290)

² Analytik der Grundsätze

³ (B288-290)

⁴ (A50/B74)

⁵ ein synthetischer Satz

است و حالت یک شیء متغیر با تبدل هستی و نیستی تغییر می‌یابد، بدین معنا نیست که تغییر امر تصادفی است. به بیان دیگر، از امکان فعلیت‌یافتن یک امر متناقض، برای نمونه سکون یک جسم که در پی جنبش می‌آید، نمی‌توان تصادفی بودن جنبش را نتیجه گرفت؛ زیرا این امر متناقض فقط به نحو منطقی^۵ در برابر حالت دیگر نهاده شده است؛ نه به طور واقعی^۶. برجاهستی تصادفی به تغییر برپایه رابطه علی اشاره دارد؛ یعنی علت چونان امر تغییربخش معلول را چونان امر تغییرپذیر به وجود می‌آورد و برجاهستی تصادفی را فقط ذیل این رابطه علی می‌توان دریافت. رابطه علی نیستی امر تصادفی را به طور واقعی به هستی بدل می‌سازد و هستی امر تصادفی را به طور واقعی در برابر نیستی آن می‌نهد؛ نه صرفاً به طور منطقی؛ اما در مقولات، سخن صرفاً بر سر امکان منطقی نیست؛ زیرا اگر امکان ایزکتیو مقولات را کنار بگذاریم، «هرگونه رابطه با ابژه از میان می‌رود و انسان دیگر از راه هیچ نمونه‌ای درک نمی‌تواند کرد که زیر این گونه مفهوم‌ها (=مقولات)، واقعا به چه شیئی نگریسته است» (همان: ۳۷۴)^۷؛ بنابراین، سخن بر سر نوعی امکان واقعی است و اینکه «آیا مفهوم (=مقوله) به یک ابژه مربوط می‌شود و در نتیجه آیا نشان‌گر چیزی هست یا نه» (همان: ۳۷۶)^۸. تغییر و تبدل رویدادی است که چونان رویداد، فقط از طریق یک علت ممکن است. یعنی تغییر روی داده چونان معلولی است که به وسیله علت تغییربخش امکان تحقق دارد؛ پس امر تصادفی به مثابه معلولی است که به وسیله یک علت می‌تواند وجود داشته باشد و علت و معلول به مثابه مقولات نسبت‌اند و امر تصادفی ذیل آن قرار می‌گیرد.

است که پس از علت می‌آید و علت یکی از مقولات نسبت^۱ است؛ از این رو، در این گزاره «امر تصادفی مقوله نسبت را در خود می‌گنجاند» (همان: ۳۴۳)، یعنی امر تصادفی به مثابه چیزی است که فقط چونان پی‌آمد چیزی دیگر (در اینجا علت) می‌تواند وجود داشته باشد و آنچه فقط به مثابه پی‌آمد علت می‌تواند وجود داشته باشد، همانا معلول است؛ بنابراین، با بیان این گزاره که: «هرآنچه تصادفا وجود دارد، علتی دارد»، در واقع، این امر استوار می‌شود که: «آنچه چونان معلول می‌تواند وجود داشته باشد، علتی دارد»؛ از این رو، این گزاره، گزاره‌ای تحلیلی و این همان است که امر تصادفی را ذیل مقوله نسبت می‌گنجاند. توضیح آنکه در چنین گزاره‌ای امر تصادفی نوعی امکان اندیشه متناقض و سلب ضرورت از دو طرف وجود و عدم نیست که اگر هست، نیستی‌اش اندیشیدنی باشد و اگر نیست، هستی‌اش؛ بنابراین، امر امکانی/صدفه‌مند در این گزاره به معنای امکان خاص نیامده است و نمی‌تواند ذیل مقوله وجه‌مندی گنجانده شود؛ بلکه امر تصادفی در این گزاره ذیل رابطه علت چونان امر تغییربخش با معلول چونان امر تغییرپذیر قرار می‌گیرد و در نتیجه به تعبیر کانت، برجاهستی تصادفی^۳ نمونه‌ای از تغییرها^۴ است. ادعای کانت این است که امر تصادفی نزد باستانیان نیز الزاما به معنای امکان اندیشه متناقض یک امر یا امکان خاص نبوده است. نیستی ماده را به آسانی می‌توان در اندیشه آورد؛ اما از نظر باستانیان از این امر نمی‌توان تصادفی بودن ماده را نتیجه گرفت یا از اینکه یک حالت داده شده یک شیء در حال تغییر از هستی به نیستی و بالعکس تبدل می‌یابد، باز هم نمی‌توان نتیجه گرفت که این حالت شیء حالتی تصادفی است. برای نمونه، صرف اینکه هستی متناقض نیستی و نیستی متناقض هستی

^۵ logisch

^۶ realiter

^۷ (B300)

^۸ (B303)

^۱ die Relation

^۲ (B289)

^۳ zufälliges Dasein

^۴ die Veränderungen

۳- امکان/صدفه در نظریه یگانگی تصادفی

کانت مفهوم یگانگی تصادفی^۱ را در ویراست دوم *سنجش خرد ناب* در بخش مناظرات استنتاج استعلایی مفهوم‌های ناب فاهمه مطرح می‌کند. برای فهم این مفهوم باید شبکه مفاهیمی را بررسی کرد که کانت پیرامون این مفهوم گرد می‌آورد. کانت یگانگی تصادفی را در کنار یگانگی آروینی خوداندریافت و در برابر یگانگی استعلایی خوداندریافت قرار می‌دهد؛ از این رو، نخست باید ببینیم مراد کانت از یگانگی و یگانگی استعلایی چیست.

کانت یگانگی را نخستین مقوله از مقولات طبقه کمیت در جدول مقولات می‌داند. یگانگی به مثابه مقوله مانند سایر مقولات بر بنیاد کارکردهای منطقی احکام استوار است؛ اما از نظر کانت، صدور حکم به وسیله فاهمه مستلزم نوعی همبستگی میان بسیارگان است. از نظر کانت، این هم‌نهاد بسیارگان یا همبستگی آنها، نوعی یگانگی را در پیش‌فرض می‌گیرد که آن را یگانگی بنیادین یا یگانگی خوداندریافت ناب می‌نامد. این یگانگی بنیادین چیست؟ کانت این یگانگی بنیادین را نوعی کوگیتو یا من می‌اندیشم^۲ می‌داند (همان: ۲۱۶^۳) که با همه تصورات سوژه همراه است و با آن رابطه ضروری دارد. کانت این «من می‌اندیشم» را خوداندریافت ناب یا همان خودآگاهی می‌نامد و دو کارویژه برای آن قائل است: خوداندریافت از سویی این‌همانی سوژه شناسنده و از سوی دیگر، ابژکتیویتی ابژه را تضمین می‌کند (ن.ک.: کانت، ۱۳۸۳: ۲۱۶ و ۲۱۹^۴). از آنجا که شرط استعلایی به‌اندیشه درآوردن بسیارگان داده‌شده در شهود شرط استعلایی ابژکتیویتی ابژه‌های تجربی آن است که همه تصورات من در یک خودآگاهی یا

خوداندریافت یگانه را به‌نحو هم‌نهادانه یگانه می‌سازد، یگانگی خوداندریافت، گونه‌ای یگانگی استعلایی است.

کانت در برابر یگانگی استعلایی خوداندریافت که بنیاد هم‌نهاد تصورات سوژه است، یگانگی آروینی خوداندریافت را قرار می‌دهد. کانت این یگانگی را گونه‌ای تعیین حس درونی می‌داند. یگانگی آروینی، بسیارگانی را که در شهود به من داده می‌شود، یعنی پدیدارها را به‌نحو آروینی همبسته می‌سازد (همان: ۲۲۱^۵). کانت این نوع همبسته‌سازی آروینی پدیدارها را نتیجه نوعی تداعی تصورها^۶ می‌داند. به این ترتیب کانت بدون آنکه از هیوم نام ببرد، به وی ارجاع می‌دهد. از نظر هیوم، هرگونه همبستگی علی میان تصورات نه همبستگی‌ای ضروری، بلکه نتیجه نوعی تداعی تصورات است و از این رو، تابع شرایط و اوضاع آروینی سوژه است. به عبارت دیگر، این همبستگی برپایه گونه‌ای عادت روان‌شناختی سوژه استوار است. مثلاً ممکن است برای من با شرایط و تجارب روان‌شناختی‌ای که دارم، تصور در با تصور دیوار یا خانه و... تداعی شود و برای فرد دیگر با تجارب روان‌شناختی و اوضاع و احوال متفاوت، این تداعی به‌نحو دیگر باشد و در نتیجه همبستگی دیگری میان پدیدارها رقم بخورد؛ بنابراین، کانت یگانگی آروینی آگاهی را که از راه تداعی تصورها به پدیدارها مربوط می‌شود، یگانگی تصادفی می‌خواند؛ زیرا نحوه همبسته‌سازی تصورها تحت این یگانگی به اوضاع و شرایط سوژکتیو-روان‌شناختی سوژه وابسته است: «یک نفر تصور یک واژه معین را با یک چیز همبسته می‌کند و نفر دیگر با چیزی دیگر» (همان: ۲۲۲^۷).

^۵ (B139, B140)

^۶ die Assoziation der Vorstellungen

^۷ (B140)

^۱ zufällige Einheit

^۲ Ich denke

^۳ (B132)

^۴ (B137, B132)

۴- امکان-صدفه و نسبت آن با تجربه

از نظر کانت، امکان میانجی‌گری مقولات در به‌اندیشه‌درآوردن برابری‌ها امکان تجربه را فراهم می‌آورد؛ بنابراین، فاهمه چونان امر امکان‌دهنده‌ای است که تجربه را ممکن می‌سازد (همان: ۱۸۷).^۱ بر همین اساس است که هیدگر معتقد می‌شود کانت پرسش از ماهیت تجربه را به پرسش از «امکان‌مندی درونی تجربه»^۲ بدل می‌کند (Heidegger, 1984: 128). از نظر کانت، برای توضیح امکان رابطه فاهمه به‌مثابه قوه شناخت با ایزه‌ها یا همان امکان تجربه، نخست باید سرچشمه‌های سوژکتیوی که شالوده پیشینی امکان تجربه را تشکیل می‌دهند و دارای سرشت استعلایی‌اند، بررسی و ارزیابی کرد (کانت، ۱۳۸۳: ۱۸۸).^۳ این سرچشمه‌های شناخت عبارت‌اند از قوه حس، نیروی خیال و قوه فاهمه. اجمالا استدلال کانت برای اثبات امکان تجربه چنین است:

i. اندرپذیرندگیِ تصورها از طریق پیوند با خودانگیختگی شناخت‌ها را ممکن می‌کند؛

ii. این خودانگیختگی بنیاد یک هم‌نهاد سه‌گانه^۴ است؛

iii. این سه هم‌نهاد ما را به سه سرچشمه سوژکتیو شناخت رهنمون می‌شود. این سه سرچشمه عبارت‌اند از: ۱- قوه حس ۲- نیروی خیال ۳- قوه فاهمه؛

iv. این سه سرچشمه سوژکتیو شناخت، فاهمه را ممکن می‌سازند و از طریق فاهمه هرگونه تجربه را ممکن می‌کنند.

کانت هم‌نهاد را سه‌گانه می‌داند: ۱- هم‌نهاد ادراک تصورها در شهود؛ ۲- هم‌نهاد بازتولید تصورها در نیروی خیال؛ ۳- هم‌نهاد بازشناخت تصورها در قوه فاهمه^۵ و خودانگیختگی فاهمه را بنیاد هر سه هم‌نهاد می‌داند؛ بنابراین، خودانگیختگی فاهمه سه هم‌نهاد را ممکن می‌کند و بدین ترتیب امکان تجربه، تجربه که «چیزی نیست جز یگانگی هم‌نهادی پدیدارها مطابق با مفاهیم» (همان: ۱۹۹)^۶ فراهم می‌آید؛ بنابراین، تجربه بدون خودانگیختگی فاهمه و مقولات یگانگی‌بخش ممکن نیست و در نتیجه «تجربه بی‌گمان نخستین محصولی است که فاهمه ما تولید می‌کند؛ بدین‌سان که فاهمه، مایه یافته‌های حسی را به عمل می‌آورد» (همان: ۶۵).^۷ پس تجربه امری میانجی‌گری‌شده به‌وسیله فاهمه است و شناخت تجربی با میانجی مفاهیم فاهمه است که به برابری‌ها مربوط است. کانت در برابر این شناخت میانجی‌گری‌شده، شناخت بی‌میانجی را قرار می‌دهد که از راه شهود ممکن است. در شهود است که برابری‌ها بی‌میانجی داده می‌شوند و بدین ترتیب تصور آروینی^۸ شکل می‌گیرد؛ از این‌رو، نزد کانت تجربه^۹ با امر آروینی^{۱۰} تمایز دارد. تجربه بر بنیاد استعلایی یگانگی هم‌نهادی فاهمه استوار است و از این‌رو، به تعبیر هایدگر «تجربه نزد کانت سرزمین اندازه‌گیری‌شده، زمین مستحکم حقیقت است؛ یعنی قلمرو شناخت بنیاد نهاده شده یا قابل بنیاد است» (Heidegger, 1984, s. 128)؛ اما امر آروینی داده‌ای است که از راه شهود و بی‌هیچ یگانگی و به‌نحو پراکنده حسگانی را متأثر می‌کند و از این‌رو، برپایه

⁵ der grund einer synthesis der Rekognition der Vorstellungen

⁶ (A111)

⁷ (A1)

⁸ empirische Vorstellung

⁹ die Erfahrung

¹⁰ das Empirische

¹ (A96)

² inneren Möglichkeit der Erfahrung

³ (A97)

⁴ der Grund einer dreifachen Synthesis

هیچ یگانگی ضروری استوار نیست و کاملاً تصادفی است.

۵- آیا سرانجام فلسفه استعلایی جایی برای صدفه دارد؟

پیش از این دیدیم که کانت برای die Zufälligkeit به معنای امکان خاص در نظام استعلایی‌اش جایی در نظر گرفت. اکنون پرسش این است که آیا وی برای صدفه هم جایی در نظر می‌گیرد. برای پاسخ به این پرسش باید به یاد آوریم که از نظر کانت، جدول مفاهیم باید جدولی کامل باشد؛ زیرا کامل بودن جدول مفاهیم، تضمین‌کننده کامل بودن دانش است. اکنون پرسش مقدر آن است که: چگونه می‌توان از کامل بودن جدول مفاهیم و به تبع آن کامل بودن دانش اطمینان حاصل کرد؟ و اصلاً کامل بودن دانش چگونه ممکن است؟ کانت امکان کامل بودن دانش را نخست از طریق تحلیل ایده کل شناخت پیشینی فاهمه به مفهوم‌هایی که آن ایده کل را تشکیل می‌دهد و سپس از طریق به هم پیوند زدن آنها در یک نظام نشان می‌دهد. اکنون به نظر می‌رسد که پاسخ به پرسش اصلی ما در این بخش منوط به تحلیل چند مقدمه اساسی است که در ادامه می‌آید:

۱-۵- نظام فاهمه ناب به مثابه نظامی بر پای خود ایستا و ثابت

کانت فاهمه ناب را به طور کامل هم از امور آروینی جدا می‌کند و هم از هرگونه توانایی اندرپذیرندگی تأثیرها یا همان حسگانی؛ بنابراین، فاهمه ناب هیچ پذیرندگی‌ای از امور بیرونی ندارد و به تعبیر کانت، گونه‌ای یگانگی خودایستای برای خود^۱ و خودبسنده برای خود^۲ است (کانت، ۱۳۸۳):

۳۱۴۹). به بیان دیگر، فاهمه ناب یک کل یگانه است که دو ویژگی اساسی دارد: ۱- خودبسنده و برای خود است؛ ۲- بر پای خود ایستا یا قائم بالذات است. این دو ویژگی ویژگی‌هایی است که متافیزیک ارسطویی به جوهر نسبت می‌دهد و کانت در اینجا آنها را به نظام فاهمه به مثابه یک کل یگانه؛ از این رو، نظام فاهمه چونان جوهری بر پای خود ایستا و ثابت است که با تحلیل آن به عناصر و مفاهیمش و سپس با مرتبط ساختن آن عناصر تحت ایده کل شناخت پیشینی فاهمه تشکیل می‌شود (همان: ۱۴۹).

۲-۵- امر تصادفی یکسره بیرون از نظام ثابت و کامل دانش

بار دیگر به این پرسش بازگردیم که: کامل بودن دانش چگونه ممکن است؟ کامل بودن دانش تنها هنگامی ممکن است که بتوان نظامی ثابت و ایستا از آن دانش به دست داد؛ زیرا تنها در صورتی می‌توان از کامل بودن عناصر تشکیل دهنده یک کل مطمئن شد که آن را کلی ایستا در نظر گرفت تا از طریق تحلیل همه عناصرش فراچنگ آید؛ بنابراین، اطمینان از کامل بودن نظام دانش مستلزم ایستایی آن دانش است. پس نخست با تحلیل فاهمه ناب به مثابه یک کل یگانه ثابت به شناخت‌های ناب، عناصر و مفاهیم مفاهیم تشکیل دهنده آن، و سپس با مرتبط کردن این مجموع کلی شناخت‌های فاهمه ناب تحت ایده کل شناخت پیشینی فاهمه نظامی تشکیل می‌شود که این نظام به مثابه یک کل، تحت آن ایده درک و تعیین می‌شود. به بیان دیگر، دانش کامل، دانش نظام‌مند ایستا است. محک کامل بودن اجزای تشکیل دهنده یک دانش و به تعبیر کانت، محک کامل بودن جدول

² für sich selbst genügsame Einheit

³ (A65/B90)

⁴ (B89)

¹ für sich selbst beständige Einheit

بدین ترتیب، ظهور مفهوم‌های گوناگون در وضعیت‌های گوناگون، آن قوه را برای ما شناختنی می‌سازد. حال هرچه مدت‌زمانی درازتر و با هوشمندی بیشتر به مشاهده این کاربست‌های فاهمه بنشینیم، مفاهیم و مقولات بیشتری را گرد می‌آوریم. کانت ارسطو را از جمله این هوشمندانی می‌داند که با نگاه به کاربست‌های فاهمه و استقرای مفاهیم توانست برخی از این مقولات را گرد بیاورد. کانت سه نقد به روش ارسطو وارد می‌کند:

۱. نقد اول: عدم حصول اطمینان از کامل بودن مفاهیم گردآوری شده؛

۲. نقد دوم: مفاهیم در این فراروند در هیچ نظم و یگانگی نظام‌مندی کشف نمی‌شوند؛

۳. نقد سوم: چون مفاهیم در هیچ نظم و یگانگی نظام‌مندی قرار ندارند، پس صرفاً طبق همانندی‌ها و طبق محتوا، از مفاهیم بسیط به مفاهیم مرکب‌تر طبقه‌بندی می‌شوند.

از نظر کانت، راه جست‌وجو و کشف نظام‌مند مفاهیم فاهمه از فلسفه استعلایی می‌گذرد؛ زیرا «فلسفه استعلایی دارای این امتیاز است که مفاهیم خود را برطبق یک اصل جست‌وجو کند» (همان: ۱۵۱). کانت پیش‌تر به ما گفت که کامل بودن دانش منطقی استعلایی و جدول مفاهیم آن تنها هنگامی ممکن است که بتوان نظامی ایستا از آن دانش به دست داد. یعنی نخست باید فاهمه ناب را به مثابه یک کل یگانه ثابت، به شناخت‌های ناب آن و عناصر و مفاهیمش تحلیل کرد و سپس با مرتبط کردن این مجموع کلی شناخت‌های فاهمه ناب تحت ایده کل شناخت پیشینی فاهمه، نظامی تشکیل داد که این نظام به مثابه یک کل، تحت آن ایده درک و تعیین می‌شود. فاهمه همان کل یگانه یا یگانگی مطلق و ناب است

مفاهیم یک دانش آن است که آن دانش نظامی کامل و مفصل‌بندی شده داشته باشد (همان: ۱۴۹) که دارای ثبات باشد تا بتوان از طریق تحلیل، همه مفاهیمش را به دست داد. به بیان دیگر، کامل بودن و مفصل‌بندی^۲ این نظام، سنگ محک کامل بودن، درستی و اصالت^۳ تکه‌های شناخت تشکیل‌دهنده آن نظام (اجزای نظام) است.

تا اینجا کانت شرط کامل بودن دانش را نظام‌مندی و ایستایی آن دانست؛ اما همچنان این پرسش برجاست که از کجا می‌توان اطمینان حاصل کرد که یک نظام فلسفی همچون نظام فلسفه استعلایی می‌تواند به جدول کاملی از مفاهیم دست یابد و سرانجام نظام کاملی را برسازد. کانت وظیفه فلسفه استعلایی را جست‌وجوی مفهوم‌های پیشینی در فاهمه چونان زادگاه این مفاهیم می‌داند و این وظیفه مستلزم اطمینان از وظیفه‌گذاری است. برای اطمینان از حصول کامل مفاهیم در این جست‌وجو نخست باید پرسید که برای جست‌وجوی مفهوم‌های فاهمه به مثابه یکی از قوای شناخت چه باید کرد. کانت نخست روشی را طرح می‌کند که از نظر او، روش ارسطو در جست‌وجوی مقولات است و سپس به نقد آن می‌پردازد. طرح این روش و نقدهای او بر آن، از آن جهت برای ما حائز اهمیت است که کانت در اینجا پای نسبت امکان/صدفه با نظام به طور عام و با نظام فلسفه استعلایی به طور خاص را به میان می‌کشد. کانت می‌گوید روش نخست برای جست‌وجوی مفهوم‌های فاهمه یا مقولات، آن است که فاهمه را چونان یک قوه شناخت به کار گیریم و در وضعیت‌های گوناگون قرار دهیم تا در روند کاربست‌های گوناگون آن و به اقتضای هر سیاق و وضعیت به کارگیری فاهمه مفاهیمی ظاهر شود.

¹ (B90)

² die Artikulation

³ die Echtheit

⁴ (A67/B92)

مطلق در سطح واقعیت‌های فی‌نفسه است که شناخت‌ناپذیری اشیا فی‌نفسه از حیث نظری و امکان‌اندیشیدن به آنها از حیث عملی را در الگوی کپرنیکی کانت توضیح می‌دهد؛ از این رو، برپایه تفسیر هوگان می‌توان نتیجه گرفت که فلسفه نظری کانت امکان/صدفه را بیرون از نظام خود قرار می‌دهد و تبیین شناخت پیشینی را مستلزم نادیده‌گرفتن امکان/صدفه می‌داند.

در ادامه نشان داده می‌شود که نزد کانت حرکت در نظام بدون امر صدغه‌مند ممکن نیست؛ از این رو، بیرون‌گذاشتن صدغه از نظام به معنای بیرون‌گذاشتن حرکت از آن و ایستایی آن است و چون ایستایی نظام تضمین‌کننده کامل بودن آن است، پس کامل بودن نظام مستلزم بیرون‌گذاشتن امر صدغه‌مند از آن است. درباره این معنا در بخش آتی به تفصیل بحث خواهد شد.

۶- امر صدغه‌مند، زمان و امر مشروط

تاکنون معانی امر امکانی/صدغه‌مند در دو بخش پیش‌گفتار و منطق استعلایی از سنجش خرد ناب از نظر گذشت. در این گام و گام سپسین به معانی موردنظر کانت از این مفهوم در بخش دیالکتیک استعلایی پرداخته می‌شود.

۶-۱- امر امکانی/صدغه‌مند و جایگاه آن در

قیاس‌های دیالکتیکی خرد

کانت در بخش دیالکتیک استعلایی دو کاربرد خرد را از هم تمییز می‌دهد: ۱- کاربرد استعلایی خرد؛ ۲- کاربرد منطقی خرد.

ایده‌های کیهان‌شناختی از قیاس دیالکتیکی دوم یا دوسو‌پادگزارای‌های خرد ناب نتیجه می‌شود. کانت

که مفهوم‌ها از آن ناشی می‌شوند و با تحلیل آن کل یگانه می‌توان به مفهوم‌ها دست یافت. چون مفهوم‌ها از یک کل یگانه، یعنی فاهمه ناب ناشی می‌شوند، همگی ذیل یک ایده، یعنی ایده کل شناخت ناب فاهمه با یکدیگر مرتبط‌اند. همین ارتباط مفاهیم تشکیل‌دهنده کل ذیل ایده کل شناخت ناب فاهمه قاعده‌ای را به دست می‌دهد که دو چیز را به‌نحو پیشینی تعیین می‌کند: ۱- جایگاه هر مفهوم ناب فاهمه؛ ۲- کامل بودن مجموع مفهوم‌های ناب فاهمه و به این ترتیب، نظامی از مفهوم‌ها تشکیل می‌شود. بدین سان، ظهور مفاهیم دیگر به فرصتی وابسته نیست که از چگونگی وضعیت فاهمه دست می‌دهد؛ زیرا مفاهیم در چنان نظم و یگانگی نظام‌مندی قرار می‌گیرند که جایگاه آنها و ارتباط آنها با یکدیگر به دلخواست^۱ یا تصادف^۲ وابسته نیست و به‌نحو و ضروری تعیین می‌شوند. این چنین نظامی از مفاهیم، یعنی نظام مفاهیم فاهمه ناب، نظامی کامل است و چنان مفاهیم در آن در ارتباط ضروری با یکدیگر مفصل‌بندی شده‌اند که هرگونه امر تصادفی را یکسره بیرون از نظام می‌گذارد. برترام نیز از راهی دیگر نشان می‌دهد که کانت امر امکانی/صدغه‌مند را از نظام شناخت‌شناسانه خود بیرون می‌گذارد. وی بر این نظر است که کانت با درکی که از نیروی خیال به‌مثابه میانجی فاهمه و حسگانی دارد، بر سازندگی خیال را یکسره به امر داده‌شده و در نتیجه به اکنون و گذشته معطوف می‌کند و بدین سان درک شناخت از خلال آنچه در آینده اتفاق می‌افتد، یعنی امر امکانی/صدغه‌مند را ناممکن می‌کند (Bertram, 2013: 43). همچنین، همان‌طور که پیش‌تر از نظر گذشت، هوگان نشان داد که تنها فرض امکان/صدغه

^۱ das Belieben

^۲ der Zufall

شرطی می‌تواند آغازگاهی باشد که خرد از آن پیش‌روی کند یا حتی نکند و هیچ الزامی به پیش‌روی نیست؛ پس هیچ الزامی هم برای طلب تمامیت نتایج که در این پیش‌روی حاصل می‌شود، نیست. پس آنچه خرد در پیش‌فرض می‌گیرد تمامیت سلسله شرطها است که آن را در پیش‌روی بالارونده در سوی شرطها می‌تواند طلب کند. برای مثال، سلسله a, b, c, d, e, f, g را در نظر بگیرید. برای آنکه بتوان d را چونان امر مشروط داده‌شده در نظر گرفت، باید سلسله بالارونده در سوی شرطها $(\frac{\text{---}}{a, b, c})$ را در پیش‌فرض کنیم و d به‌میانجی این سلسله بالارونده ممکن است؛ اما امکان d برپایه سلسله پایین‌رونده e, f, g استوار نیست. پس سلسله پایین‌رونده در سوی امور مشروط نمی‌تواند چونان سلسله‌ای داده‌شده در نظر گرفته شود؛ بلکه تنها سلسله‌ای است که به‌تعبیر کانت، «قابل داده‌شدن» است؛ یعنی سلسله‌ای که هنوز داده نشده، اما به‌نحو بالقوه می‌تواند داده شود و البته داده‌شدنش هیچ ضرورتی ندارد. پس این سلسله‌ای است که پیش‌روی در آن **دلخواهانه**^۲ است (کانت، ۱۳۸۳: ۵۴۲ و ۵۴۳).

کانت پیوندی میان تمامیت سلسله شرطها و تمامیت سلسله امور مشروط (نتایج) با زمان برقرار می‌کند. وی امر مشروط داده‌شده را لحظه‌ای داده‌شده می‌داند که سلسله شرطها تا آن لحظه، چونان زمانی سپری شده است. این زمان سپری شده همان سلسله شرطهایی است که برای آن امر مشروط داده‌شده (= لحظه داده‌شده) ضرورتاً در پیش‌فرض گرفته شده است. یعنی آن لحظه داده‌شده بدون اندیشیدن به آن زمان سپری شده تا آن لحظه، ممکن نیست. از سوی

مفهوم امر امکانی/صدفه‌مند را در بخش دیالکتیک استعلایی برای نخستین بار در برشماری ایده‌های کیهان‌شناختی مطرح می‌کند. کانت از سویی امر امکانی/صدفه‌مند را با زمان آینده و از سوی دیگر با امر مشروط پیوند می‌دهد؛ از این رو، باید به هریک از این استدلال‌ها به‌نحو جداگانه توجه کرد.

۲-۶- آینده چونان امر امکانی/صدفه‌مند

از نظر کانت، خرد در یک سلسله بالارونده شرطها می‌تواند تمامیت نامشروط (مطلق) شرطها را طلب کند (ن.ک.: کانت، ۱۳۸۳: ۵۰-۴۴۸). **دلیل اول** آن است که یک امر مشروط داده‌شده، نمی‌تواند داده شود، مگر آنکه شرطهای مقدم بر آن در پیش‌فرض گرفته شوند؛ از این رو، خود سلسله شرطها همراه با امر مشروط داده‌شده، داده می‌آید. پس تمامیت نامشروط (مطلق) شرطها را برای یک امر مشروط داده‌شده، تنها با پیش‌روی در سوی شرطها به‌سمت بالا می‌توان طلب کرد. **دلیل دوم** آنکه این نتایج نیستند که شرطهای خود را ممکن می‌کنند؛ بلکه درست بالعکس، این شرطها هستند که نتایج برآمده از خود را ممکن می‌کنند. یعنی نتایج شرطها را در پیش‌فرض می‌گیرند؛ بنابراین، پیش‌روی در سلسله شرطها به‌نحو پایین‌رونده به‌سوی نتایج (امر مشروط)، هنگامی ممکن است که سلسله شرطها در پیش‌فرض گرفته و از پیش داده‌شده باشد و درست به‌همین دلیل این سلسله به‌سوی بالا نمی‌تواند بریده شود؛ زیرا اگر بریده شود، اصلاً نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود؛ اما در یک پیش‌روی پایین‌رونده در سلسله شرطها هیچ‌گاه نمی‌توان تمامیت نتایج را فراچنگ آورد؛ زیرا در سلسله پایین‌رونده از شرطها، هر

² willkürlich

³ (A411/B438, A410/B437)

¹ (A332/B389, A331/B388)

کند. پاسخ کانت آن است که باید برشماری مفاهیم را بر اصلی استوار کرد. کانت در برشماری ایده‌های کیهان‌شناختی نیز اصلی را مطرح می‌کند که طبق آن اصل امر تصادفی از جمله مقولاتی است که می‌تواند تا حد یک ایده کیهان‌شناختی گسترش یابد (همان: ۵۴۷). این اصل خرد در بردارنده دو نکته است:

- i. خرد برای هر امر مشروط داده‌شده، در سوی شرط‌ها، امری نامشروط را طلب می‌کند؛
- ii. تنها مقوله‌هایی می‌توانند تا حد ایده چونان امر نامشروط بسط یابند که در آنها هم‌نهاد، سلسله‌ای از شرط‌ها را بسازد که در آن سلسله، شرط‌ها تا به یک امر مشروط داده‌شده در آن سلسله، تابع یکدیگر باشند. یعنی شرط‌ها در این سلسله، هم‌پایه با یکدیگر نیستند؛ بلکه تابع یکدیگرند (همان: ۵۴۲).

از نظر کانت، خرد دارای این طلب طبیعی است که مفاهیم فاهمه را فراسوی مرزهای تجربه ممکن به کار بندد و آنها را از کرانمندی تجربه آزاد کند و در نتیجه آنها را تا حد امر نامشروط گسترش دهد. این طلب برآمده از درون‌مایه نخست اصل فوق (i) است. پس ایده‌های استعلایی می‌توانند در جدولی قرار گیرند که خانه‌های این جدول مطابق با عناوین مقولات ترتیب یافته است. اما باید پرسید که: آیا همه مقولات امکان این را دارند که تا حد امر نامشروط یعنی ایده‌های استعلایی بسط یابند؟ این پرسشی است که ما را به نکته دوم رهنمون می‌شود. از نظر کانت، تنها مقوله‌هایی می‌توانند تا حد «ایده» گسترش یابند که سلسله‌ای از شرط‌های تابع یکدیگر را بسازند. کانت تنها چهار مقوله از جدول مقولات را واجد چنین قابلیت می‌داند و این چهار مقوله عبارت‌اند از: چندی

دیگر، خرد در یک سلسله پایین‌رونده که ما را در سوی امور مشروط پیش می‌برد، با سلسله‌ای در حال شدن سروکار دارد که در پیش‌فرض گرفته نشده و از پیش داده نشده است؛ زیرا این سلسله، سلسله‌ای در حال شدن و تکوین است؛ از این‌رو، در این سلسله امور مشروط، هر امر مشروط می‌تواند چونان لحظه آغازینی در نظر گرفته شود که سلسله پس از آن رو به سوی آینده ادامه می‌یابد. به عبارت دیگر، سلسله پیش‌رونده در سوی امور مشروط امر آینده^۱ را رقم می‌زند (همان: ۵۴۴)؛ اما امر آینده شرط لحظه کنونی نیست؛ بنابراین، برای آنکه لحظه کنونی را فراچنگ بیاوریم و خرداندیش کنیم^۲، کاملاً علی‌السویه و بی‌تفاوت است که چگونه با زمان آینده روبه‌رو شویم؛ از این‌رو، سیر و شوند آینده کاملاً دلخواهی است و چون دلخواهی است؛ پس ضروی نیست و تصادفی است. یعنی اگر بخواهیم می‌توانیم آن را در جایی قطع کنیم یا آن را تا بیکران ادامه دهیم؛ بنابراین، سیر پس‌رونده سلسله بالارونده در سوی شرط‌ها یا همان زمان سپری‌شده، سیری ضروری و سیر پس‌رونده در سلسله پایین‌رونده در سوی امور مشروط یا همان زمان آینده، سیری دلخواهانه و تصادفی است.

۳-۶- امر تصادفی چونان امر مشروط

کانت در هر بخشی از فلسفه خویش که به برشماری مفاهیم می‌پردازد، چه این مفاهیم فاهمه ناب باشند (مقولات)، چه مفاهیم ناب خرد (ایده‌ها)، با این مسئله مواجه است که چگونه می‌تواند شمار این مفاهیم را به‌نحو نظام‌مند مشخص

⁴ (A415/B443)

⁵ (B436)

¹ das künftige

² (A411/B438)

³ begreifen

بدین معنا که این قضیه فقط می‌گوید وجود دریای نقره ضروری نیست؛ اما اثبات نمی‌کند که وجود آن ممتنع است؛ بنابراین، هرچه ممکن به امکان عام است، نیستی‌اش ضروری نیست؛ اما صرف امکان عام ثابت نمی‌کند که هستی‌اش واجب است. آنچه نیستی‌اش ضروری نیست، دارای نوعی شیئیت و ثبوت است؛ هرچند این ثبوت، ثبوت ذهنی باشد؛ زیرا اگر مطلقاً هیچ ثبوتی نداشته باشد، آنگاه نیستی‌اش ضروری است و دیگر نمی‌تواند ممکن به امکان عام باشد؛ بنابراین، امکان عام نیز با ثبوت مساوقت دارد. سرانجام مفهوم ضرورت نیز با ثبوت مساوقت دارد. یعنی آنچه ضرورت دارد، دارای ثبوت است و آنچه دارای ثبوت است، ضرورت دارد؛ بنابراین، مقولات امکان عام، برجاهستی و ضرورت به‌خودی‌خود با ثبوت مساوقت دارند و به حرکت و در نتیجه به هیچ سلسله‌ای راه نمی‌برند. از نظر کانت، این مقولات فقط تا آنجا می‌توانند سلسله‌ای را تشکیل دهند که «امر تصادفی در برجاهستی چونان امر مشروط نگریده شود». به عبارت دیگر، برجاهستی که به‌خودی‌خود با ثبوت مساوقت دارد و هیچ دگرگونی و حرکت را به خود راه نمی‌دهد، در صورتی که امر تصادفی را به خود راه دهد، هستی یکپارچه و دگرگون‌ناپذیرش، دگرگون می‌شود و از امر نامشروط به امر مشروطی بدل می‌شود که طبق قاعده فاهمه به شرطی بازمی‌گردد که خود آن شرط نیز ضرورتاً به شرطی برتر بازمی‌گردد و بدین ترتیب سلسله‌ای از شرط‌ها فراهم می‌آید که خرد برای آن، تمامیت نامشروط سلسله شرط‌ها را طلب می‌کند تا بتواند ضرورت نامشروط^۶ خود را بیابد.

یا کم، واقعیت، علیت و امکان/صدفه. کانت بر این نظر است که از میان مقولات وجه‌مندی، «مفهوم‌های امر ممکن^۱ [امکان عام]، امر بالفعل^۲ [برجاهستی] و امر ضروری^۳ [ضرورت] به هیچ سلسله‌ای راه نمی‌برند مگر فقط تا آنجا که امر تصادفی در برجاهستی^۴ می‌باید همواره چونان مشروط نگریده شود و هم‌خواند با قاعده فاهمه به شرطی بازگشت می‌دهد (بازمی‌گردد) که بر آن پایه، این نکته ضروری است که آن شرط نیز به یک شرط برتر بازگشت داده شود (بازگردد) تا آنکه خرد فقط در تمامیت این سلسله، ضرورت نامشروط خود را بیابد» (همان: ۵۴۷).

مفهوم‌های امکان عام، برجاهستی و ضرورت، همگی مقولاتی هستند که با ثبوت مساوقت دارند. یعنی اینها مفاهیمی هستند که از لحاظ مفهومی با ثبوت مغایرند، اما از جهت مصداق و حیثیت صدق یکسان‌اند. مساوقت برجاهستی (وجود) بدین معنی که هر موجودی شیئیت دارد و ثابت است و هرچه شیئیت و ثبوت دارد، موجود است؛ اما درباره مساوقت امکان عام با ثبوت، نخست باید معنای امکان عام را روشن کنیم. امکان عام از طرف مخالف کیف قضیه، سلب ضرورت می‌کند؛ یعنی اگر قضیه ایجابی باشد، مانند این قضیه که «انسان ممکن به امکان عام است»، از نیستی انسان سلب ضرورت می‌کند؛ بدین معنا که این قضیه تنها به ما می‌گوید که انسان ممتنع نیست؛ اما وجوب وجود انسان را اثبات نمی‌کند. همچنین، اگر قضیه سلبی باشد، مثلاً این قضیه که «دریای نقره ممکن به امکان عام نیست»، آنگاه از وجود دریای نقره سلب ضرورت می‌کند؛

^۱ das Mögliche

^۲ das Wirkliche

^۳ das Notwendige

^۴ das Zufällige im Dasein

^۵ (B415)

^۶ die unbedingte Notwendigkeit

بنابراین، خرد بدون امر امکانی/صدفه‌مند نمی‌تواند در سلسله شرط‌ها پیش‌روی کند؛ زیرا هر امر مشروط در سلسله شرط‌ها خود به‌منزله شرطی برای قیاس بعدی است و بدون امر امکانی/صدفه‌مند چونان امر مشروط، شرطی نیز برای قیاس بعدی برجا نمی‌ماند تا سلسله ادامه یابد. به بیان دیگر، بدون امر امکانی/صدفه‌مند حرکت به‌سوی آینده ممکن نیست و سلسله‌ای شکل نمی‌گیرد و بدون سلسله شرط‌ها طبیعت قیاسی خرد تحقق نمی‌یابد و ایده‌ای نیز حاصل نمی‌شود.

کانت امر امکانی/صدفه‌مند را در پیوند با زمان آینده و حرکت قرار می‌دهد؛ اما چون نظامی را نظام کامل می‌داند که امر امکانی/صدفه‌مند را یکسره بیرون می‌نهد (ن.ک.: بخش ۵-۲ از همین مقاله)، نظامی ایستا و بدون حرکت را طراحی می‌کند؛ بنابراین، کانت امر امکانی/صدفه‌مند را لازمه حرکت دیالکتیکی خرد می‌بیند؛ اما معنای دیالکتیک را صرفاً به فعالیتی منطقی-قیاسی تقلیل می‌دهد که جز پنداره‌های^۱ فریبنده به بار نمی‌آورد، پنداره‌هایی که دیالکتیک منطق آنها را به دست می‌دهد (همان: ۴۱۷^۲) تا خرد فریب آنها را نخورد و از حقیقت دور نیفتد.

هگل نیز به پیروی از کانت امر امکانی/صدفه‌مند را لازمه حرکت دیالکتیکی خرد می‌داند. وی در پدیدارشناسی روح از نوعی دیالکتیک پدیدارشناسانه سخن می‌گوید که لازمه آن در نظر گرفتن صدفه در حرکت دیالکتیکی است (سفیدخوش، ۱۳۹۰: ۳۲ و ۱۶۰ و ۱۶۱). هگل در پدیدارشناسی روح مسیر رشد و بالندگی آگاهی از پایین‌ترین مراحل تا بالاترین مرحله آن را دنبال کرده و توصیف می‌کند. مسیر رشد این آگاهی در راه، نظام آگاهی را رقم

می‌زند که خود پدیدارشناسی روح را به مقام دانش می‌رساند و آگاهی در سرانجام خود به «دانستن مطلق» می‌رسد. به عبارت دیگر، آگاهی در مسیر حرکت خود دست به تجاربی می‌زند و همواره از این تجارب خود می‌آموزد؛ از این رو، مسیر تجربه آگاهی همان مسیر رشد و بالندگی او است. از نظر هگل، حرکت و تحول آگاهی روح دیالکتیکی است و این حرکت دیالکتیکی همان تجربه آگاهی است. «این حرکت دیالکتیکی چیزی است که آگاهی در خویش، یعنی هم در دانستن و هم در برابرایش می‌ورزد و تا جایی که برابریش نو و حقیقی از دل این حرکت برای آگاهی پدید می‌آید، این حرکت دیالکتیکی به‌راستی همان چیزی است که تجربه^۳ خوانده می‌شود» (Hegel, 1989, s.78)؛ بنابراین، هگل برخلاف کانت دیالکتیک خرد را صرفاً فعالیت منطقی-قیاسی نمی‌داند؛ بلکه آن را تجربه زنده آگاهی می‌داند. این تجربه همانا دیالکتیک پدیدارشناسانه آگاهی است و مستلزم امر امکانی/صدفه‌مند است. این مطلب اخیر مستلزم پژوهش مستقلی است که باید جداگانه صورت گیرد.

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

کانت مانند هر فیلسوف نظام‌سازی با این تنش دست‌وپنجه نرم می‌کند که جایی برای نوعی امکان یا صدفه در نظام فلسفی‌اش حفظ کند؛ به نحوی که نه ضرورت نظام آسیبی ببیند و نه امر تجربی پشتوانه خود را مطلقاً از دست دهد. کانت برای حل این تنش به مفهوم die Zufälligkeit دلالتی دوگانه می‌دهد. در سطح نخست، این مفهوم مقوله‌ای از مقولات سوژه استعلائی است که بر پدیدارها اطلاق می‌شود و کانت

^۱ die Scheine
^۲ (B350)

^۳ die Erfahrung

این کاربرد را درون نظام استعلایی اش به عنوان مقوله‌ای معتبر حفظ می‌کند. در این die Zufälligkeit در این سطح به معنای امکان خاص است. این مفهوم در سطح دوم، مفهومی است که باید نسبت آن را با خود اجزای نظام کانت و کلیت آن پرسید. کانت هرگونه کارکرد منطقی حکم و اساسا هرگونه شناخت را برپایه یگانگی بنیادینی استوار می‌داند که آن را یگانگی استعلایی خوداندریافت می‌خواند و بدین‌سان راه خود را از هیوم جدا می‌کند. از نظر کانت، درک روان‌شناختی و آروینی از یگانگی تصورات که نتیجه نوعی تداعی است، نمی‌تواند شناخت‌های پیشینی ما و در نتیجه امکان‌مندی دانش را تبیین کند؛ زیرا چنین درکی از همبسته‌سازی تصورات، یگانگی میان تصورات را یگانگی‌ای آروینی می‌داند که برپایه تداعی روان‌شناختی سوژه شکل می‌گیرد؛ تداعی‌ای که در هر سوژه می‌تواند به نحوی باشد، از این‌رو، این یگانگی نه یگانگی‌ای ضروری همچون یگانگی استعلایی خوداندریافت، بلکه یگانگی‌ای تصادفی است. بدین‌سان روشن است که کانت امر آروینی را در مساوت با امر امکانی/صدفه‌مند می‌نهد. وی تجربه را از امر آروینی متمایز می‌کند. از نظر کانت، تجربه مقوم شناخت است و بدون خودانگیختگی فاهمه و مقولات یگانگی‌بخش ممکن نیست؛ اما در برابر، امر آروینی داده متکثری است که از بیرون به سوژه داده می‌شود؛ داده‌ای که می‌توانست داده نشود؛ از این‌رو، امر آروینی، امری تصادفی است. تعیین جایگاه امکان/صدفه در نظام فلسفه استعلایی مستلزم فهم تلقی کانت از نظام است. از نظر کانت، دانش کامل دانشی نظام‌مند است که بر پای خودایستا و خودبسنده باشد. یعنی چونان جوهری ثابت و ایستا است که با تحلیل آن می‌توان اطمینان داشت که همه اجزای نظام کاملا فراچنگ آمده است. کانت ظهور

مفاهیم را مشروط به وضعیتی می‌داند که فاهمه در آن به کار می‌رود؛ از این‌رو، اگر فاهمه مجالی نیابد تا در وضعیتی قرار گیرد، هیچ‌گاه مفهوم مربوطه ظاهر نمی‌شود. به بیان دیگر، ظهور وضعیت‌مند مفاهیم ظهوری امکانی/صدفه‌مند است و توجه به آن برای استخراج کامل مفاهیم یک نظام، هیچ‌گاه ما را درباره کامل بودن نظام مطمئن نمی‌کند. بدین‌سان کانت کامل بودن یک نظام دانش را در این می‌داند که امکان/صدفه را سراسر بیرون از نظام قرار دهد تا همه چیز در نظامش ضرورتا همان‌گونه باشد که باید باشد. سرانجام کانت امر امکانی/صدفه‌مند را امر مشروط می‌داند که در یک قیاس خردی، خود می‌تواند شرطی برای قیاس بعدی باشد و بدین‌سان سلسله ادامه یابد. وی نشان می‌دهد که در سلسله شرط‌ها، هر امر مشروط داده‌شده در حکم لحظه کنونی است که سلسله شرط‌های پیش از آن در حکم زمانی سپری شده است؛ بنابراین، پیش‌روی سلسله در حال شدن در سوی امور مشروط و تصادفی، امر آینده را رقم می‌زند؛ پس بدون امر مشروط و تصادفی حرکت به سوی آینده ناممکن است. بدین ترتیب، کانت از سویی حرکت دیالکتیکی خرد را مستلزم امر امکانی/صدفه‌مند می‌داند و از سوی دیگر، امر امکانی/صدفه‌مند را بیرون از نظام خود می‌نهد؛ از این‌رو، ناگزیر است نقشی صرفا نفی‌برای دیالکتیک قائل شود که در بر ساخت شناخت حقیقی و دانشی نقشی ندارد؛ بلکه صرفا ما را از فریب پنداره‌های خرد حفظ می‌کند

منابع

جاللی، نیکولاس (۱۳۹۱). لایب‌نیتس. ترجمه سیدمسعود حسینی. انتشارات ققنوس.

- Hegel, G. W. (1989). *Phänomenologie des Geistes*. Hg. von E. Moldenhauer K. M. Michel. Frankfurt am Main: Suhrkamp, Bd. 3.
- Heidegger, M. (1984). *Die Frage nach dem Ding* (Zu Kants Lehre von den transzendentalen Grundsätzen). Vittorio Klostermann. *Gesamtausgabe*, Band 41.
- Hogan, Desmond (2010). Paul Guyer (Ed.), *The Cambridge Companion to KANT'S CRITIQUE OF PURE REASON, Kant's Copernican Turn and the Rationalist Tradition* (pp.21-40), New York: Cambridge University Press.
- Kant, Immanuel (1956). *Kritik der reinen Vernunft*. Hg. Von Raymund Schmidt. Hamburg, Verlag von Felix Meiner.
- (1998). *Critique of Pure Reason*. Guyer: , & Wood, A. (eds.). Cambridge: Cambridge University Press.
- Van Cleve, James (1999). *Problems from Kant*. New York: Oxford University Press.
- سفیدخوش، میثم (۱۳۹۰). *پدیدارشناسی در فلسفه هگل*. رساله دکتری، دانشگاه شهید بهشتی.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۹۰). *بدایه الحکمه*. جلد اول. ترجمه و شرح علی شیروانی. انتشارات دارالفکر. ویرایش دوم.
- کانت، ایمانوئل (۱۳۸۳). *سنجش خرد ناب*. ترجمه میرشمس‌الدین ادیب سلطانی. ویراست دوم. مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم.
- لایب‌نیتس، گ.و. (۱۳۷۵). *منادولوژی (مقدمه و شرح از بوترو و دیگران)*. ترجمه یحیی مهدوی. انتشارات خوارزمی.
- Bertram, Georg W. (2013). *Imagination and Contingency: Overcoming the Problems of Kant's Transcendental Deduction*, 28, *Klēsis Revue philosophique*.
- Guyer, Paul. (1987). *Kant and the Claims of Knowledge*. New York: Cambridge University Press (pp 354-69).

